

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



ترجمه متون برگزیده علوم انسانی

Experimental philosophy

Author: Joshua Knobe

Source: Knobe, Joshua. "Experimental philosophy." *Philosophy Compass* 2.1 (2007): 81-92.

فلسفه تجربی

نویسنده: جاشوا نوب

مترجم: مهدی رعنائی

مجموعه ترجمان، تلاشی برای ترجمه متون برگزیده علوم انسانی است. ترجمه صداهایی که کمتر شنیده شده‌اند و اندیشه‌هایی که مهجور، اما بدیع و راهگشایند. هدف ما، غنا بخشیدن به تفکر انتقادی و گفتگویی است، برای همراهی با ما، متن‌های مناسبی را که می‌شناسید، پیشنهاد دهید، یا در ترجمه آن‌ها با ترجمان همراه شوید. پست الکترونیکی ترجمان: info@tarjomaan.com

حق انتشار جزء یا تمام متن، برای مؤسسه ترجمان محفوظ است

ISSN: 2345-282x



زندگی نامه کوتاه نویسنده

جاشوا ناب، اولاً درباره مسائل مشترک میان علوم شناختی و فلسفه اخلاق کار می کند. او به طور خاص به شیوه هایی که ملاحظات اخلاقی در مفاهیمی نظیر عمل قصدی، علیت و آگاهی نقش پیدا می کنند علاقه مند است. مقالات منتشر شده او تاکنون تقریباً به طور متعادلی میان ژورنال های فلسفی و ژورنال های روان شناختی تقسیم شده است. او دکتری خود را از دانشگاه پرینستون دریافت کرد و اکنون استادیار دانشگاه کارولینای شمالی در چپل هیل است.

چکیده

ادعاها درباره شهودهای افراد برای مدت زمانی طولانی، نقشی مهم در مباحث فلسفی ایفا کرده است. شاخه جدید فلسفه تجربی¹ تلاش می کند تا این ادعاها را با استفاده از روش های سنتی علوم شناختی²، یعنی آزمایش نظام مند و تحلیل آماری، بررسی کند. فلسفه تجربی تاکنون شهودهای افراد را در فلسفه زبان، فلسفه ذهن، معرفت شناسی و اخلاق بررسی کرده است. هرچند اکنون عموماً مورد قبول است که فیلسوفان تجربی کشفیات حیرت انگیزی درباره شهودهای افراد در حوزه های یاد شده داشته اند، اختلاف نظر چشمگیری درباره یافته های اساسی آن وجود دارد. برخی معتقدند که کار فلسفه تجربی باید با طرح این سؤال ارزیابی شود که آیا این فلسفه می تواند مساهمتی داشته باشد در نوع کاوشی که عموماً در فلسفه تحلیلی انجام می شود یا خیر. برخی دیگر معتقدند که کار فلسفه تجربی به بهترین نحو به عنوان مساهمتی در نوع سنتی تر تحقیقات فلسفی فهمیده می شود، یعنی فلسفه ای که بسیار پیش از تولد فلسفه تحلیلی وجود داشته است.

فیلسوفان، اغلب، به شهودهای روزمره افراد متوسل می شوند، اما در طول قرن بیستم، به ندرت ادعاهای خود درباره این شهودها را، به نحو تجربی بررسی کرده اند. رویکرد معمول این بوده است که موردی را توصیف کنند و سپس بدون

¹. experimental philosophy

². cognitive science



هیچ ترس و واهمه‌ای چیزهایی شبیه به این بگویند: «در این مورد، ما مطمئناً خواهیم گفت...». به نظر می‌رسد که فرض این بوده است که ما می‌دانیم شهودهای افراد چیست و بنابراین، دلیلی وجود ندارد تا آن‌ها را دقیق‌تر بررسی کنیم. در سال‌های اخیر روش جایگزینی به صورت یک جنبش جدید تحت عنوان فلسفه تجربی ظهور کرده است. فلسفه تجربی بر شهودهایی تمرکز می‌کند که برای مدت‌زمانی طولانی در مرکز مطالعات فلسفی بوده‌اند، اما آن‌ها را با استفاده از روش‌های علوم شناختی معاصر می‌سنجد، یعنی با آزمایش نظام‌مند و تحلیل آماری.

رشد فزاینده این جنبش جدید در سال‌های اخیر، متأثر از نتایج آزمایشی و حیرت‌انگیزی بوده است که روندی رو به رشد دارند. در حوزه‌های فلسفی مختلف، یکی پس از دیگری، مشخص شد که شهودهای افراد اصلاً آن چیزی نیست که فیلسوفان به طور سنتی تصور کرده‌اند. هدف مقاله حاضر این است که شرح مختصری از این پیشرفت‌ها فراهم آورد و خلاصه‌ای از برخی از مهم‌ترین نتایج تجربی را ارائه دهد و اهمیت فلسفی آن‌ها را بررسی کند.

مطالعات آزمایشی

تعداد بسیار کمی از مقالات چاپ‌شده در فلسفه تجربی به پرسش‌های انتزاعی درباره روش‌شناسی^۱ یا متافلسفه^۲ پرداخته‌اند. در عوض، اکثریت مکتوباتی که در دسترس هستند نتایج تجربی مشخصی را ارائه کرده‌اند یا از آن‌ها بحث کرده‌اند. اغلب، این مکتوبات با تلاش‌های بزرگ‌تری مرتبط‌اند که در آن‌ها، تیم‌هایی از فیلسوفان تجربی با هم کار

^۱. methodology

^۲. metaphilosophy



می کنند تا به مسائل مشترک پردازند. بنابراین، فلسفه تجربی تا کنون تا حد بسیار زیادی نتیجه تعداد کمی از برنامه‌های تحقیقاتی دسته‌جمعی است.

۱. تفاوت‌های فرهنگی

تحلیل مفهومی سنتی اغلب مبتنی بر توسل به شهودها است، اما کم پیش آمده است که مشخص شود شهودهای مورد بحث، شهودهای چه کسانی هستند. به جای مشخص کردن یک گروه خاص از مردم، معمولاً با به کار بردن مبهم اول شخص جمع مواجه می‌شویم. بنابراین، ممکن است موردی به فرد عرضه شود و بعد گفته شود ما باید این یا آن شهود را درباره آن داشته باشیم. به نظر طبیعی می‌رسد که در این موارد پرسیم دقیقاً چه کسی در دامنه این «ما» قرار می‌گیرد.

حال حقیقتی شایسته توجه این است که خوانندگان مقالات فلسفه تحلیلی معمولاً با شهودهایی که نویسندگان این مقالات به آن‌ها توسل می‌جویند همدل‌اند. این حقیقت نشان می‌دهد که این شهودها فقط احساساتی شخصی نیستند، احساساتی که از این فیلسوف به فیلسوف دیگر متفاوت است. اما باید به این نکته توجه کرد که خوانندگان مقالات فلسفه تحلیلی نماینده انسان‌ها به طور کلی نیستند؛ برعکس، اکثر خوانندگان مقالات فلسفه تحلیلی اعضای بسیار تحصیلکرده فرهنگ‌های غربی هستند. بنابراین این پرسش پیش می‌آید که آیا اعضای دیگر فرهنگ‌ها و گروه‌های دیگر اجتماعی - اقتصادی نیز دارای این شهودها هستند یا نه. برخی از مهم‌ترین کارهای اولیه فلسفه تجربی به این پرسش اختصاص داشت.

شاید مشهورترین کار در این حوزه، مقاله وینبرگ^۱، نیکولاس^۲ و استیچ^۳ درباره معرفت است. محققان به افرادی داستان‌های کوتاهی ارائه می‌کردند درباره یک شخصیت که نظر خاصی داشت و از آن‌ها می‌پرسیدند که آیا آن فرد «واقعاً معرفت دارد» یا «صرفاً باور دارد». مثلاً، به برخی افراد شرح کوتاهی از داستان مشهور درتسکی^۴ درباره گورخر در باغ وحش را ارائه می‌کردند:

مایک مردی جوان است که با پسرش به باغ‌وحش رفته است. هنگامی که به قفس گورخر می‌رسند، مایک به گورخر اشاره می‌کند و می‌گوید «آن یک گورخر است». مایک در واقع درست می‌گوید، آن حیوان یک گورخر است. اما همان‌طور که مسن‌ترها در این جامعه می‌دانند، راه‌های بسیاری هست که سر مردم را کلاه بگذاریم تا به چیزی که درست نیست باور بیاورند. در واقع، مردمان سالخورده می‌دانند که ممکن است مسئولان باغ‌وحش قاطری را به خوبی رنگ بزنند تا شبیه گورخر به نظر برسد، طوری که وقتی کسی آن را می‌بیند نتواند آن را از یک گورخر واقعی تشخیص دهد. اگر حیوانی که مایک آن را یک گورخر می‌داند در واقع یکی از همین قاطرهای رنگ شده هم می‌بود، مایک هنوز فکر می‌کرد که آن حیوان یک گورخر است. آیا مایک واقعاً می‌داند که آن حیوان یک گورخر است، یا فقط به این مسئله باور دارد؟^۵

¹. Weinberg

². Nichols

³. Stich

⁴. Dretske

⁵ p.445



هنگامی که محققان این پرسش را به دانشجویان کارشناسی سفیدپوست در دانشگاه راتگرز^۱ دادند، نتیجه دقیقاً همان چیزی بود که انتظار می‌رفت. اکثر کسانی که مورد آزمایش قرار گرفته بودند پاسخ دادند که مایک «فقط باور دارد» و در واقع معرفت ندارد. اما بخش جالب ماجرا هنوز باقی مانده است. هنگامی که محققان همین داستان را به دانشجویانی با ریشه جنوب آسیایی دادند، نتایج بسیار متفاوتی به دست آوردند. نیمی از پاسخ‌دهندگان گفتند که مایک «واقعاً معرفت دارد».

نتایج مشابهی در پژوهشی به دست آمد که ماشری^۲، مالون^۳، نیکولاس و استیج درباره شهودهایی انجام دادند که درباره ارجاع بودند. آن‌ها موردی بسیار شبیه به مثال کلاسیک کریپکی^۴ درباره گودل^۵ و اشمیت^۶ ساختند:

فرض کنید جان در کالج یاد گرفته است که گودل کسی است که قضیه مهم ریاضیاتی‌ای را اثبات کرده است؛ قضیه‌ای که به نام ناتمامیت حساب^۷ شناخته می‌شود. جان در ریاضیات بسیار توانا است و می‌تواند به خوبی قضیه‌ای را توضیح دهد که به گودل نسبت می‌دهد. اما این تنها چیزی است که او درباره گودل شنیده است. حال فرض کنید که در واقع گودل این قضیه را اثبات نکرده است. در واقع، کسی به نام «اشمیت» که جسدش سال‌ها پیش در وین در شرایط مشکوکی کشف شده بود، این قضیه

¹. Rutgers

². Machery

³. Mallon

⁴. Kripke

⁵. Gödel

⁶. Schmidt

⁷. the incompleteness of arithmetic

را اثبات کرده است. قضیه‌ای که بعداً به گودل نسبت داده شده است. به خاطر همین هم گودل به عنوان کسی شناخته شده است که ناتمامیت حساب را کشف کرده است. بسیاری از کسانی که نام گودل را شنیده‌اند مانند جان هستند. این ادعا که گودل قضیه ناتمامیت را کشف کرد چیزی است که درباره او صرفاً شنیده‌اند. هنگامی که جان نام «گودل» را به کار می‌برد، درباره کدام یک از این دو حرف می‌زند:

(۱) کسی که واقعاً ناتمامیت حساب را کشف کرده بود؟

یا

(۲) کسی که دست نوشته را پیدا کرده و آن را به خود نسبت داده بود؟

کریکی در واقع استدلال کرده بود که پاسخ به این پرسش به وضوح (۲) است و خوانندگان کار او نیز به طور قاطعی با او موافق بودند. البته تقریباً همه خوانندگان کار کریکی از فرهنگ‌های غربی بودند. هنگامی که محققان این مورد را به نمونه‌های گسترده‌تری ارائه کردند، نتایج شگفتی‌آوری به دست آمد. همان‌طور که انتظار می‌رفت، اکثریت افرادی که از فرهنگ‌های غربی بودند همان شهودهای آشنای کریکیایی را داشتند، اما افرادی که از فرهنگ‌های شرق آسیایی آمده بودند نتایج متضادی نشان دادند. در واقع، اکثریت افراد آسیای شرقی که مورد گودل و اشمیت به آن‌ها ارائه شده بود پاسخ (۱) را دادند و معتقد بودند که که «گودل» به فردی ارجاع دارد که واقعاً ناتمامیت حساب را کشف کرده بود.



پیش از اینکه به زیربخش بعدی برویم، مفید خواهد بود که چند کلمه‌ای درباره‌ی قصدی صحبت کنیم که در پسِ پشتِ کارهای معاصرِ فلسفه تجربی وجود دارد. واضح است که به‌سختی می‌توان انکار کرد که قصدِ پشتِ کارهای بینافرهنگی‌ای که در اینجا خلاصه‌ای از آن ارائه شد، عمدتاً منفی بوده است. به عبارت دیگر، مقصودِ اصلی این آزمایش‌ها این بوده است که از ادعایی منفی درباره‌ی روشی دفاع کنند که در تحلیلِ مفهومیِ سنتی استفاده می‌شود. اما وقتی این تحقیقات ادامه یافت، چیز جالبی اتفاق افتاد. تکنیک‌های پیچیده محققان و چارچوب‌های پیچیده نظری کم‌کم نتایجی به‌دست دادند که برای خوانندگانِ که هیچ‌وقت به تحلیلِ مفهومیِ سنتی علاقه‌ای نداشتند، جالب بود. چیزی که این تحقیقات را برای آن دسته از خوانندگان هیجان‌انگیز ساخت این بود که این تحقیقات کم‌کم حقایق جدیدی درباره‌ی مکانیسم‌های شناختیِ شهوذهای افراد به دست دادند (این مسئله چنان بود که مقاله‌ای که درباره‌ی نظریه‌های ارجاع بود در یک ژورنال پیشروِ علوم شناختی، یعنی *کاگنیشن*^۱، منتشر شد). به هر حال، این جنبه‌ی اخیر از تحقیق در فلسفه تجربی است که کم‌کم بر این شاخه مسلط شده است. در این نقطه، اکثریتِ کار تجربی در فلسفه نه به گفتنِ چیزهایی منفی درباره‌ی تحلیلِ مفهومیِ سنتی، بلکه به گفتنِ چیزهایی مثبت درباره‌ی اینکه ذهن واقعاً چگونه کار می‌کند اختصاص یافته است.

۲. روان‌شناسی عرفی و قضاوت اخلاقی

مدت‌زمانی طولانی است که این مسئله به‌رسمیت شناخته شده است که ارتباطات مهمی بین روان‌شناسی عرفی^۲ و قضاوت اخلاقی وجود دارد، اما ممکن است تصور شود که همه این ارتباطات در یک جهت هستند. به عبارت دیگر،

^۱. Cognition

^۲. folk psychology



ممکن است تصور شود که این ارتباط زمانی اتفاق می‌افتد که ما اول قضاوتی در روان‌شناسی عرفی داریم، و سپس این قضاوت اولیه را به‌عنوان ورودیِ پروسه‌ای به کار می‌بریم که در نهایت قضاوتی اخلاقی می‌سازد. تحقیقات جدید در فلسفه تجربی این فرض را به چالش کشیده است. این تحقیق نشان می‌دهد که ممکن است مواردی باشد که در آن این زنجیره در مسیر عکس عمل می‌کند. بنابراین، قضاوت‌های اخلاقی به‌عنوان ورودیِ روان‌شناسی عرفی در نظر گرفته می‌شوند.

این مورد بسیار جالب توجه را در نظر بگیرید:

قائم‌مقام یک شرکت را در نظر بگیرید که پیش‌رئیس هیئت مدیره می‌رود و می‌گوید: «ما به این فکر می‌کنیم که برنامه‌ای جدید راه بیندازیم. این برنامه به ما کمک می‌کند که سود بیشتری داشته باشیم، اما همچنین به محیط زیست آسیب می‌زند». رئیس هیئت مدیره پاسخ می‌دهد: «برای من اهمیتی ندارد که به محیط زیست آسیب می‌زند. من فقط می‌خواهم تا جایی که ممکن است سود بیشتری ببریم. برنامه جدید را شروع کنیم». آن‌ها برنامه جدید را شروع کردند و محیط زیست هم آسیب دید.

وقتی این مورد به افراد داده شد، آن‌ها گفتند که رئیس هیئت مدیره عمداً به محیط زیست آسیب زده است. ممکن است تصور شود که این قضاوت کاملاً مبتنی بر برخی اطلاعات درباره حالات ذهنی عامل¹ بوده است؛ مثلاً این حقیقت که او به‌طور خاص می‌دانسته است که این سیاست می‌تواند به محیط زیست صدمه بزند. اما به نظر می‌رسد چیزهای بیشتری درباره این مسئله وجود دارد؛ زیرا تصور کنید ما همه حالات ذهنی عامل را دست‌نخورده باقی گذاشته‌ایم و

¹. agent



فقط وضعیت اخلاقی آن عمل را با جایگزین کردن «زیان» با «کمک» تغییر داده‌ایم. در این صورت داستان این گونه خواهد بود:

قائم‌مقام یک شرکت را در نظر بگیرید که پیش‌رئیس هیئت‌مدیره می‌رود و می‌گوید: «ما به این فکر می‌کنیم که برنامه‌ای جدید راه بیندازیم. این برنامه به ما کمک می‌کند که سود بیشتری داشته باشیم و همین‌طور به محیط زیست نیز کمک می‌کند». رئیس هیئت‌مدیره پاسخ می‌دهد «برای من اهمیتی ندارد که به محیط زیست کمک می‌کند. من فقط می‌خواهم تا جایی که ممکن است سود بیشتری ببریم. برنامه جدید را شروع کنیم». آن‌ها برنامه جدید را شروع کردند و به محیط زیست هم کمک شد.

در برابر این داستان دوم، تعداد بسیار کمی گفتند که رئیس هیئت‌مدیره عمداً به محیط زیست کمک کرده است.¹ اما به نظر می‌رسد که یگانه تفاوت مهم بین دو داستان مربوط است به وضعیت اخلاقی رفتارهایی که در آن‌ها توصیف شده است. بنابراین، این نتایج نشان می‌دهند که شهودهای افراد درباره اینکه آیا یک رفتار خاص به صورت قصدی انجام شده است یا نه (یک قضاوت روان‌شناسانه عرفی) می‌تواند به واسطه باورهایی درباره اینکه آیا آن کار خاص خوب یا بد بوده است تحت تأثیر قرار بگیرد (قضاوتی اخلاقی).

تعدادی از پژوهش‌های بعدی این نتایج را بازسازی کردند و بسط دادند.² در این نقطه، اکثر محققان موافق‌اند که ملاحظات اخلاقی واقعاً بر کاربرد افراد از واژگانی تأثیر می‌گذارند که معمولاً با روان‌شناسی عرفی در ارتباط در نظر

¹. Knobe, "Intentional Action"

². Cushman; Leslie, Knobe, and Cohen; McCann; Nadelhoffer, "Praise"; Nichols and Ulatowski; Young et al.

گرفته می‌شوند. باقی مباحث بر پرسش‌هایی دربارهٔ اینکه چرا این تأثیر به وجود می‌آید تمرکز دارند. تاکنون، سه دیدگاه عمده بر این بحث تسلط توفیق داشته است:

- یک دیدگاه بر این است که ملاحظات اخلاقی نقشی در تصور روان‌شناختی عامیانهٔ افراد از عمل قصدی بازی نمی‌کنند. در عوض، در کاربرد مردم از زبان چیزی وجود دارد که به ملاحظات اخلاقی اجازه می‌دهد تا بر کاربرد مردم از واژهٔ قصدی تأثیر بگذارد.^۱

- دیدگاه دوم بر این است که احساسات سرزنشگرانهٔ مردم قضاوت‌های روان‌شناختی عامیانهٔ آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این دیدگاه بر این است که این احساسات منجر به این می‌شود تا مردم نتایجی بگیرند که معیارهایی را نقض می‌کند که قابلیت خود آن‌ها تعیین کرده است.^۲

- در نهایت، دیدگاه سوم بر این است که ملاحظات اخلاقی واقعاً در قابلیت بنیادی که در پسِ پشتِ مفهوم افراد از عمل قصدی وجود دارد نقش بازی می‌کند.^۳

هرچند اختلاف نظر دربارهٔ این مسائل همچنان وجود دارد، نتایج جدید آزمایشی با سرعتی بسیار زیاد در حال گسترش هستند و کسانی که در این مباحث مشارکت دارند تمایل شدیدی دارند که دیدگاه‌هایشان را بر مبنای داده‌هایی که در دسترس قرار می‌گیرد عوض کنند. ما مطمئناً پیشرفت‌های بسیاری در سال‌های آینده خواهیم دید.

۳. مسئولیت اخلاقی

¹. (Adams and Steadman, "Intentional Action in Ordinary Language"; "Intentional Action and Moral Considerations"; Nichols and Ulatowski).

². (Alicke; Malle and Nelson; Nadelhoffer, "Blame"; "Bad Acts").

³. (Knobe, "Concept of Intentional Action"; Leslie, Knobe, and Cohen; McCann; Mele).

فیلسوفان مدت‌ها درباره رابطه میان مسئولیت اخلاقی و جبرباوری^۱ بحث می‌کرده‌اند. یکی از مباحث اساسی این بوده است که آیا مسئولیت اخلاقی و جبرباوری با هم سازگارند یا ناسازگار. در این بحث، فیلسوفان به کرات به دیدگاه‌های مردم عادی متوسل می‌شوند. به‌طورپخاص، معمولاً گفته می‌شود که مردم عادی ناسازگاری باور^۲ هستند: دانشجویان تازه کار معمولاً پاسخ سازگاری گرایانه^۳ به مسئله مسئولیت اخلاقی را رد می‌کنند^۴.

ما، تقریباً همه ما، به‌عنوان ناسازگاری گرایان پیشانظری وارد بحث می‌شویم^۵.

بر مبنای تجربه من، اکثر افراد عادی به‌عنوان ناسازگاری گرایان طبیعی آغاز می‌کنند... . مردمان عادی را باید با استدلال‌های هوشمندانه فیلسوفان از این ناسازگاری گرایان طبیعی دور کرد^۶.

هنگامی که مردم عادی به این درک می‌رسند که برخی اعمال بر مبنای شرایطی در گذشته عامل هستند و از کنترل او خارج‌اند، سریعاً این تمایل را از دست می‌دهند تا مسئولیت آن عمل را به عهده عامل بگذارند^۷.

این مدعیات به‌وضوح تجربی هستند، اما به‌طور سنتی فرض شده است که نیازی به آزمایش آن‌ها با استفاده از تکنیک‌های آزمایشی نظام‌مند نیست. به‌هرحال، فیلسوفان همیشه در حال نوعی رأی‌گیری غیررسمی هستند. آن‌ها مطالب را در کلاس عرضه می‌کنند و به پاسخ دانشجویانشان گوش می‌کنند. آنچه آن‌ها معمولاً با آن مواجه می‌شوند

¹. determinism

². incompatibilist

³. compatibilist

⁴. Pereboom xvi

⁵. Ekstrom 310

⁶. Kane 218

⁷. Cover and O'Leary-Hawthorne 50



این است که دانشجویان آن‌ها به شدت به سمت ناسازگاری گرای تمایل دارند. این باعث شده است که آنان گمان کنند، این نشان می‌دهد که اخلاق عامیانه ناسازگاری گرا است. اما هرچند به نظر عجیب می‌رسد، وقتی محققان این پرسش‌ها را به صورتی نظام‌مندتر بررسی کردند، نتایج آنان ادعاهای اساتید درباره دانشجویانشان را تأیید نکرد. در واقع، این نتایج به شدت به سمت مخالف گرایش داشت. قضاوت‌های روزمره مردم به نظر می‌رسید که به شدت سازگاری گرا باشد.

اولین مطالعه‌ای را که به این نتیجه غافلگیرکننده رسید، وینی^۱ و همکارانش انجام داده بودند.^۲ محققان از یک پرسشنامه اولیه استفاده کرده بودند تا تمایز قائل شوند میان افرادی که باور دارند جهان جبری است و کسانی که به این امر باور نداشتند. بعد از آن، به همه افراد پرسش‌هایی داده شد که در آن به افراد فرصت داده شده بود تا توجیهاتی برای اعمال تنبیهی بیابند. یافته اصلی این بود که تمایل جبری‌گرایان برای ارائه توجیهات کیفردهنده، کمتر از غیرجبری‌گرایان نبود. این یافته، بینه‌ای^۳ اولیه برای این ادعا فراهم آورد که اکثریت جبری‌گرایان سازگاری گرا هستند.

وولفلک^۴، دُریس^۵ و درلی^۶ با استفاده از روش بسیار متفاوتی به نتیجه‌ای مشابه رسیدند. آن‌ها مجموعه‌ای از آزمایشات را انجام دادند که در آن به افراد، داستان کوتاهی درباره عاملانی داده می‌شد که تحت الزامات شدید عمل می‌کردند. در یکی از این داستان‌ها، تروریست‌ها شخصیتی به نام بیل را می‌ربودند و به او «داروی اطاعت» می‌دادند تا او را وادار کنند دوستش را به قتل برساند:

1. Viney

2. ("Attitudes toward Punishment"; "Beliefs in Free will").

3. evidence

4. Woolfolk

5. Doris

6. Darley



اثرات آن [دارو] شبیه به هیپنوتیزی می بود که بسیار حرفه ای انجام شده باشد. در اثر آن، فرد کاملاً مطیع می شد. رئیس آدم ربایان برای اینکه اثر دارو را بسنجد بر سر بیل فریاد زد که به خودش سیلی بزند. بیل در کمال شگفتی دید که دست راستش به شدت به گونه چپش برخورد کرد، هرچند او اصلاً نمی خواست چنین کاری انجام دهد. رئیس سپس یک تفنگ به بیل داد که در آن یک گلوله وجود داشت. به بیل دستور داده شد تا به سر فرنگ شلیک کند^۱.

سپس، محققان نگاه عامل نسبت به ماهیت کاری را که در حال انجام آن بود تغییر دادند. به افراد در یک شرایط گفته شد که بیل نمی خواست فرنگ را بکشد؛ به دیگران گفته شد که بیل خوشحال بود از اینکه می تواند فرنگ را بکشد. نتایج نشان داد که افراد بیشتر تمایل داشتند تا بیل را، وقتی می خواست فرنگ را بکشد، به لحاظ اخلاقی مسئول بدانند. در حالی که وقتی او نمی خواست فرنگ را به قتل برساند، این تمایل در پاسخ دهندگان کمتر وجود داشت. این الگوی پاسخ ها بینه ای برای این فراهم کرد که قضاوت های افراد به سمت قرائتی از سازگاری گرایمی متمایل است، یعنی دیدگاه فرانکفورتی که مسئولیت اخلاقی اساساً مبتنی است بر اینکه افراد چه تمایلی نسبت به عمل دارند^۲.

البته در مطالعه دوم، از افراد مستقیماً درباره مسئله جبر گرایمی سؤال نشده بود. اما هنگامی که آن پرسش مستقیماً پرسیده می شود، پاسخ سازگاری گرایانه حتی مستقیم تر به دست می آید. نامیاس^۳ و دیگران مجموعه ای از آزمایش ها انجام دادند که در آن به افراد، داستان هایی درباره عاملانی داده شده بود؛ عاملانی که در جهانی جبری رفتارهایی غیر اخلاقی انجام داده بودند. آنگاه از افراد خواسته شده بود که بگویند آیا این عاملان به لحاظ اخلاقی مسئول کاری که انجام داده اند هستند یا نه. در یکی از آن آزمایش ها، به افراد این مورد داده شد:

1. 292

2. Frankfurt

3. Nahmias



فرض کنید در قرن بعد، همه قوانین طبیعت را کشف می‌کنیم و یک ابر کامپیوتر می‌سازیم. این ابر کامپیوتر قادر است تا از این قوانین و همین‌طور از وضعیت همه چیز در جهان، این را به دست بیاورد که در آینده دقیقاً چه اتفاقاتی خواهد افتاد. این ابر کامپیوتر می‌تواند به همه حقایق درباره اینکه جهان الان چگونه است نگاه کند و همه چیز درباره آینده را با دقت ۱۰۰٪ پیش‌بینی کند. فرض کنید چنین کامپیوتری وجود دارد و در زمان مشخصی در ۲۵ مارس ۲۱۵۰ م، ۲۰ سال پیش از تولد جرمی هال، به وضعیت جهان نگاه می‌کند. بر مبنای همه آن اطلاعات و همین‌طور قوانین طبیعت، کامپیوتر پیش‌بینی می‌کند که جرمی قطعاً در ساعت شش بعد از ظهر ۲۶ ژانویه ۲۱۹۵ از بانک فیدلیتی^۱ سرقت می‌کند. مثل همیشه، پیش‌بینی کامپیوتر درست است. جرمی در ساعت شش بعد از ظهر ۲۶ ژانویه ۲۱۹۵ از بانک فیدلیتی سرقت می‌کند.

از افراد پرسیده شده بود که آیا جرمی را به لحاظ اخلاقی می‌توان سرزنش کرد یا نه. اکثریت (۸۳٪) گفتند بله. این نشان می‌داد که آنان گمان می‌کردند که یک عامل را می‌توان به لحاظ اخلاقی سرزنش کرد حتی اگر همه رفتارهایش را قوانین طبیعت تعیین کرده باشند. محققان سه آزمایش مختلف انجام دادند که در هر کدام از آنها از راه متفاوتی برای بیان جبر استفاده کرده بودند، اما در همه آزمایش‌ها به نتایج یکسانی دست یافتند.

با نگاه به این نتایج به نظر عجیب می‌رسد که فیلسوفان گمان کرده‌اند مردمان عادی ناسازگاری گرا هستند. چگونه ممکن است فیلسوفان گمان کرده باشند که مردمان عادی ناسازگاری گرا هستند، وقتی آنها به این صورت سازگار در آزمایشات روان‌شناختی پاسخ‌های سازگاری گرایانه ارائه می‌کنند؟ آیا فیلسوفان هیچ ارتباطی با اندیشه‌های دانشجویان کارشناسی خود ندارند؟ شاید، اما همین‌طور ممکن است که ماجرا پیچیده‌تر از این‌ها باشد. ممکن است این‌گونه باشد

¹. Fidelity Bank

که مردم تمایل دارند به پرسش‌های انضمامی^۱ دربارهٔ موارد خاص پاسخ‌های سازگاری گرایانه بدهند، در حالی که دربارهٔ پرسش‌های انتزاعی^۲ دربارهٔ اصول عام اخلاقی پاسخ آن‌ها بیشتر ناسازگاری گرایانه است. در این صورت، تمایز میان یافته‌های مطالعات روان‌شناختی و نتایج کلاس‌های فیلسوفان می‌تواند مبتنی بر تمایزی بین دو روش صورت‌بندی پرسش باشد.

برای آزمایش این فرضیه، نیکولاس و ناب^۳ یک آزمایش ساده پرسشنامه‌ای انجام دادند. به همهٔ افراد داستانی دربارهٔ یک جهان (جهان الف) داده شد که در آن همهٔ اتفاقات بر مبنای قوانین جبری می‌افتند. به افرادی که در «شرایط انتزاعی» بودند این پرسش داده شد:

در جهان الف، آیا برای فرد ممکن است که کاملاً به لحاظ اخلاقی مسئول اعمالش باشد؟

به افراد در «شرایط انضمامی» این پرسش داده شد:

در جهان الف، مردی به نام بیل جذب منشی خود می‌شود و به این نتیجه می‌رسد که تنها راه برای بودن با این منشی این است که همسر و سه فرزندش را به قتل برساند. او می‌داند که وقتی خانه‌اش آتش بگیرد، فرار از آن غیرممکن است. به همین دلیل، پیش از اینکه به یک سفر کاری برود، وسیله‌ای در زیرزمینش می‌گذارد که خانه را آتش می‌زند و خانواده‌اش را به قتل می‌رساند. آیا بیل به لحاظ اخلاقی مسئول قتل همسر و فرزندانش است؟

نتایج فوق‌العاده بود. ۷۲٪ از افراد در شرایط انضمامی گفتند که عامل به لحاظ اخلاقی مسئول بوده است، اما کمتر از ۵٪ از افراد در شرایط انتزاعی گفتند که ممکن است به لحاظ اخلاقی در یک جهان جبری کاملاً مسئول بود.

1. concrete

2. abstract

3. forthcoming



اگر شهودهای افراد واقعاً بر مبنای اینکه آیا مورد انتزاعی یا انضمامی است فرق می‌کند، ما با این وظیفه دشوار مواجه خواهیم بود که پروسه‌های درونی‌ای را بشناسیم که منجر به شهودهایی متفاوت می‌شود. این شهودها بر مبنای این که پرسش دقیقاً چگونه طرح شده است با هم متمایزند. یک دیدگاه می‌تواند این باشد که نظریه مسئولیت اخلاقی مردم در اساس ناسازگاری‌گرایی است، اما شهودهای آنها می‌تواند در برخی از موارد انضمامی، به خاطر احساساتشان، منحرف شود. یک امکان دیگر این است که ظرفیت اساسی مردم برای شکل دادن قضاوت‌های مسئولیت اخلاقی سازگاری‌گر است، اما وقتی با موارد کاملاً انتزاعی مواجه می‌شوند، نمی‌توانند کاملاً از این ظرفیت استفاده کنند. به هر حال، یک چیز هیجان‌انگیز درباره این حوزه تحقیق این است که هرچند بسیاری از آزمایشات فقط برای این آغاز شدند که بفهمیم آیا مردم سازگاری‌گرا هستند یا ناسازگاری‌گرا، به نظر می‌رسد نتایجی که از آنها به دست آمد به ما دیدی نسبت به پایه‌ای‌ترین مکانیسم‌های ظرفیت انسان‌ها برای قضاوت درباره مسئولیت اخلاقی می‌دهند.

فلسفه تجربی و اهمیت فلسفی

فیلسوفان برای مدت‌زمانی طولانی به مطالعه شهودهای انسان‌ها درباره موارد مختلف علاقه داشتند، اما گاهی این علاقه صورت عجیبی به خود می‌گیرد. فیلسوفان معمولاً به خود شهودها علاقه‌ای ندارند. در عوض، چیزی که معمولاً اتفاق می‌افتد این است که فیلسوفان تلاش می‌کنند تا پاسخ صحیح برخی از پرسش‌ها (در معرفت‌شناسی، نظریه اخلاقی و...) را پیدا کنند و به شهودها به عنوان راهی برای حل کردن این مشکلات نگاه می‌کنند. این شیوه استفاده از شهودها را پروژه تحلیلی¹ می‌نامیم.

از آنجا که پروژه تحلیلی چنین نقش مهمی در فلسفه معاصر بازی می‌کند، طبیعی است که بپرسیم فلسفه تجربی برای کسانی که در این پروژه کار می‌کنند چه اهمیتی دارد. به هر حال باید در نظر داشت که بسیاری از محققانی که در فلسفه

¹. analytic project

تجربی کار می کنند به طور خاص دغدغه شیوه‌هایی را که کارهای آنان به مسائل مختلف در پروژه تحلیلی متصل می شود یا نمی شود، ندارند. بنابراین در این بخش آخر، من به پرسش‌هایی درباره این می پردازم که آیا کار در فلسفه تجربی می تواند اهمیت فلسفی مستقلی داشته باشد یا نه.

۱. فلسفه تجربی و پروژه تحلیلی

در مکاتیبی که تاکنون شکل گرفته است، می توان سه دیدگاه مختلف درباره رابطه بین فلسفه تجربی و پروژه تحلیلی یافت:

(۱) کسانی هستند که معتقدند فلسفه تجربی نمی تواند پرسش‌های اساسی‌ای را که پروژه تحلیلی پیش می نهد حل کند و این مشکلی جدی برای کارهای معاصر در فلسفه تجربی ایجاد می کند.^۱ این فیلسوفان ممکن است بگویند که فلسفه تجربی متکی بر افرادی است که تخصص مورد نیاز را ندارند، یا پاسخ‌هایی دریافت می کند که مبتنی بر تأمل کافی نیستند، یا نمی تواند مسائل پیچیده‌ای را که به خاطر ابهام‌های واژگانی و پراگماتیکس^{۲،۳} محاوره‌ای پیش می آید حل کند.

(۲) کسانی هستند که می گویند فلسفه تجربی در واقع می تواند مساهمت‌های مهمی در پروژه تحلیلی داشته باشد.^۴ این فیلسوفان معمولاً به دنبال یک پژوهش همکارانه هستند که متضمن برخی از انواع آزمایش است، اما همین طور تأملات نظری‌ای را نیز دربرمی گیرد که به طور سنتی نقشی مرکزی در فلسفه تحلیلی داشته‌اند.

¹. Kauppinen; Sosa

². pragmatics

³. شاخه‌ای از فلسفه که به معنای اظهارات زبانی خاص و معنایی که از آن در گفتار گویندگان زبان مراد شده است می‌پردازد.

⁴. (Mele; Nadelhoffer “On Trying to Save the Simple View”; Nahmias et al.).

همان‌طور که یک داورِ ناشناس [در جریانِ داوری این مقاله] اشاره کرد، شعار این دیدگاه دوم این خواهد بود که «چرا همه با هم نتوانیم کار کنیم؟»

۳ کسان دیگری هم هستند که معتقدند برخی جنبه‌های پروژه تحلیلی همیشه بر خطا بوده است.^۱ فیلسوفانی که از این رویکرد دفاع می‌کنند ممکن است بگویند مثلاً هیچ‌وقت چیز ارزشمندی در این پرسش که واژه «معرفت» متضمن چه روابطی است نبوده است. بنابراین از نظر آنان مهم نیست که آیا فلسفه تجربی می‌تواند به این پرسش پاسخ دهد یا نه.

هرچند این بحث می‌تواند هیجان‌انگیز باشد، مهم است تأکید کنیم که این مسائل در مرکز تحقیقات کنونی در فلسفه تجربی نبوده است. اکثر مقالاتی که در این رشته منتشر می‌شوند نمی‌گویند که آیا پروژه تحلیلی خوب است یا بد. برعکس، آن‌ها اصلاً به این پروژه اشاره‌ای نمی‌کنند و فقط بر مسائل دیگر تمرکز می‌کنند.

۲. اهمیت مستقل فلسفه تجربی

پیش و بیش از هر چیز، این فیلسوفان بر پرسش‌هایی تمرکز می‌کنند که دربارهٔ پروسه‌های درونی روان‌شناختی‌ای هستند که زیربنای شهودها انسان‌ها به حساب می‌آیند. این بدان معناست که تمرکز آن‌ها اولاً بر ویژگی‌های بیرونی و روابطی نیست که مفاهیم انسانی با هم برقرار می‌کنند. در عوض، آن‌ها بر پروسه‌های درونی‌ای تمرکز می‌کنند که باعث می‌شوند مردم شهودهایی را که دارند داشته باشند. فیلسوفان تجربی با مطالعهٔ این پروسه‌ها به مسائلی بنیادی می‌پردازند؛ مسائلی دربارهٔ شیوه‌هایی که مردم معمولاً جهان خود را درک می‌کنند.

بنابراین، به‌عنوان یک مثال بارز، نیکولاس بینه‌ای تجربی فراهم می‌آورد برای نظریه‌ای دربارهٔ اینکه مردم چگونه معمولاً قضاوت‌های اخلاقی خود را شکل می‌دهند. مطالعهٔ تجربی‌ای که اینجا با آن مواجهیم به‌نظر نمی‌رسد که ربطی داشته

^۱. Bishop and Stich; Machery et al.; Stich; Stich and Weinberg; Weinberg, Nichols, and Stich)

باشد به تلاش‌هایی که برای یافتن شروط لازم و کافی برای مفاهیم صورت می‌گیرد. بر عکس، این دقیقاً همان چیزی است که به نظر می‌رسد باشد، یعنی مطالعه‌ای درباره‌ی روان‌شناسی اخلاقی. بنابراین، چنین نتایجی ممکن است ربط و ثقی به کار در پروژه‌ی تحلیلی نداشته باشند. اما در عوض، مستقیماً به مسائلی بنیادی ارتباط پیدا می‌کنند که در انواع سنتی‌تر پروژه‌های فلسفی وجود داشته‌اند، مانند پروژه‌هایی که می‌توان در هیوم، نیچه و دیگران یافت.

فیلسوفان تجربی اغلب از اینکه کسی ممکن است اهمیتی فلسفی در کار آن‌ها نیابد گیج می‌شوند. آن‌ها معمولاً این دیدگاه را نمی‌پذیرند که مسائلی که آن‌ها پژوهش می‌کنند فقط تا جایی اهمیت دارد که به نوعی به پرسش‌های پروژه‌ی تحلیلی مربوط باشد. در عوض، آن‌ها تمایل دارند که فکر کنند مسائلی که آن‌ها پژوهش می‌کنند، فی‌نفسه و لافسه اهمیتی اساسی دارند. اگر بخواهم از جانب خودم صحبت کنم، باید بگویم که اگر می‌خواستم توضیح دهم که چیزی که مورد مطالعه قرار می‌دهم چیست، چیزی شبیه به این می‌گفتم: «من پایه‌ای‌ترین مفاهیمی را مطالعه می‌کنم که مردم برای فهم خود و جهانشان از آن استفاده می‌کنند» و اگر از من خواسته می‌شد که موضع خودم را ارائه کنم می‌گفتم: «من معتقدم که این مفاهیم پایه، پُر از مسائل اخلاقی هستند». این موضع ما را در برابر پرسش‌های دشواری قرار می‌دهد درباره‌ی روابطی که میان قضاوت‌های اخلاقی، نظریه‌های علمی و استدلال عرف عامی برقرار است. چه من موفق شده باشم که مساهمتی در مطالعه‌ی این مسائل داشته باشم یا نه، حس می‌کنم که خود این پرسش‌ها به وضوح حیاتی و اساسی هستند. در واقع من نمی‌دانم به کسی که اهمیت آن‌ها را زیر سؤال می‌برد چه بگویم.

به هر حال اگر فهم من درست باشد، به نظر می‌رسد که بسیاری از فیلسوفان اهمیت فلسفی این پرسش‌ها را زیر سؤال می‌برند. به نظر می‌رسد حس آنان این است که مسائلی که در فلسفه‌ی تجربی مورد مطالعه قرار می‌گیرند فقط اهمیتی حاشیه‌ای دارند. از نظر آن‌ها، ما وقتی واقعاً به قلب مسئله خواهیم رسید که، مثلاً، شروع کنیم به اندیشیدن درباره‌ی معناسازی برخی واژگان خاص از زبان انگلیسی. فیلسوفان تجربی معمولاً این رویکرد را بهت‌آور می‌دانند. آن‌ها نمی‌توانند بفهمند که چگونه برخی فیلسوفان تحت تاثیر مسائلی که دیگران عمیقاً مهم می‌دانند قرار نمی‌گیرند.



شاید ادعا این است که تحقیق دربارهٔ بنیادی‌ترین مفاهیمی که مردم از آن‌ها استفاده می‌کنند تا خود و جهان‌شان را بشناسند واقعاً «فلسفه» به حساب نمی‌آید. اما این ادعا کمی مایوس‌کننده و عجیب به نظر می‌رسد. این گونه نیست که فیلسوفان تجربی درگیر مسائلی هستند که شدیداً با مسائل سنتی فلسفی متفاوت‌اند. درحقیقت، تاریخ فلسفه تجربی دقیقاً در مقابل این قرار می‌گیرد. در بیشتر تاریخ فلسفه، پرسش‌ها دربارهٔ ماهیت بشر و ماهیت شناخت مطلقاً اساسی در نظر گرفته شده‌اند. بعد، برای مدتی نسبتاً کوتاه، فیلسوفان این پرسش‌ها را برای پرداختن به مسائلی که فنی‌تر بودند کنار گذاشتند. فلسفه تجربی اکنون می‌کوشد تا به مسائل سنتی فلسفه بازگردد؛ مسائلی که چنین نقش اساسی‌ای در کارهای افلاطون، ارسطو، و بسیاری از پسینیان آن‌ها بازی می‌کرد.

به نظر شدیداً غیرمحمتمل می‌رسد که مخالفان فلسفه تجربی به معنای دقیق کلمه این مسائل را به لحاظ فلسفی بی‌اهمیت تلقی کنند. فرضیهٔ رضایت‌بخش‌تر این است که آن‌ها در واقع چیز متفاوتی در ذهن دارند، اما ماهیت غیررسمی و قطعه‌قطعهٔ این بحث باعث دشواری‌هایی در رسیدن به ارتباطی موفق شده است. با کمی شانس، کارهای آینده در این محدوده، بحث‌ها را واضح‌تر خواهد کرد.



- Adams, F. and A. Steadman. "Intentional Action and Moral Considerations: Still Pragmatic." *Analysis* 64 (2004): 268–76.
- . "Intentional Action in Ordinary Language: Core Concept or Pragmatic Understanding?" *Analysis* 64 (2004): 173–81.
- Alicke, M. "Blaming Badly." *Journal of Cognition and Culture*. Forthcoming.
- Bishop, M. and S. P. Stich. "The Flight to Reference, or How Not to Make Progress in the Philosophy of Science." *Philosophy of Science* 65 (1998): 33–49.
- Cover, J. A. and J. O'Leary-Hawthorne. "Free Agency and Materialism." *Faith, Freedom and Rationality*. Eds. J. Jordan and D. Howard-Snyder. Lanham, MD: Roman and Littlefield, 1996. 47–71.
- Cushman, F. "Judgments of Morality, Causation and Intention: Assessing the Connections." Unpublished manuscript. Harvard University, 2006.
- Dretske, F. "Epistemic Operators." *Journal of Philosophy* 67 (1970): 1007–23.
- Ekstrom, L. "Libertarianism and Frankfurt-style Cases." *The Oxford Handbook of Free Will*. Ed. R. Kane. New York: Oxford UP, 2002. 309–22.
- Frankfurt, H. "Freedom of the Will and the Concept of a Person." *Journal of Philosophy* 68 (1971): 5–20.
- Jackson, F. *From Metaphysics to Ethics: A Defense of Conceptual Analysis*. Oxford: Clarendon Press, 1998.
- Kane, R. "Responsibility, Luck, and Chance: Reflections on Free Will and Indeterminism." *Journal of Philosophy* 96 (1999): 217–40.
- Kauppinen, A. "The Rise and Fall of Experimental Philosophy." *Philosophical Explorations*. Forthcoming.
- Knobe, J. "The Concept of Intentional Action: A Case Study in the Uses of Folk Psychology." *Philosophical Studies*. Forthcoming.
- . "Intentional Action and Side Effects in Ordinary Language." *Analysis* 63 (2003): 190–3.
- Leslie, A., J. Knobe, and A. Cohen. "Acting Intentionally and the Side-Effect Effect: 'Theory of Mind' and Moral Judgment." *Psychological Science* 17 (2006): 421–7.



- McCann, H. "Intentional Action and Intending: Recent Empirical Studies." *Philosophical Psychology* 18 (2005): 737–48.
- Machery, E., R. Mallon, S. Nichols, and S. Stich. "Semantics, Cross-Cultural Style." *Cognition* 92 (2004): B1–12.
- Malle, B. F. and S. E. Nelson. "Judging *Mens Rea*: The Tension between Folk Concepts and Legal Concepts of Intentionality." *Behavioral Sciences and the Law* 21 (2003): 563–80.
- Mele, A. "Intentional Action: Controversies, Data, and Core Hypotheses." *Philosophical Psychology* 16 (2003): 325–40.
- Nadelhoffer, T. "Bad Acts, Blameworthy Agents, and Intentional Actions: Some Problems for Juror Impartiality." *Philosophical Explorations*. Forthcoming.
- . "Blame, Badness, and Intentional Action: A Reply to Knobe and Mendlow." *Journal of Theoretical and Philosophical Psychology* 24 (2004): 259–69.
- . "On Trying to Save the Simple View." *Mind and Language*. Forthcoming.
- . "Praise, Side Effects, and Intentional Action." *The Journal of Theoretical and Philosophical Psychology* 24 (2004): 196–213.
- Nahmias, E., S. Morris, T. Nadelhoffer, and J. Turner. "Is Incompatibilism Intuitive?" *Philosophy and Phenomenological Research*. Forthcoming.
- Nichols, S. "Norms with Feeling: Towards a Psychological Account of Moral Judgment." *Cognition* 84 (2002): 221–36.
- and J. Knobe. "Moral Responsibility and Determinism: The Cognitive Science of Folk Intuitions." *Nous*. Forthcoming.
- and J. Ulatowski. "Intuitions and Individual Differences: The Knobe Effect Revisited." Unpublished manuscript. University of Arizona.
- Pereboom, D. *Living without Free Will*. Cambridge: Cambridge UP, 2001.
- Sosa, E. "Experimental Philosophy and Philosophical Intuition." *Philosophical Studies*. Forthcoming.
- Stich, S. P. *The Fragmentation of Reason*. Cambridge, MA: MIT Press, Bradford Books, 1990.
- and J. Weinberg. "Jackson's Empirical Assumptions." *Philosophy and Phenomenological Research* 62 (2001): 637–43.
- Viney, W., D. Waldman, and J. Barchilon. "Attitudes toward Punishment in Relation to Beliefs in Free Will and Determinism" *Human Relations* 35 (1982): 939–49.
- , P. Parker-Martin, and S. D. H. Dotten. "Beliefs in Free Will and Determinism and Lack



of Relation to Punishment Rationale and Magnitude.” *Journal of General Psychology* 115 (1988): 15–23.

Weinberg, J., S. Nichols, and S. Stich. “Normativity and Epistemic Intuitions.” *Philosophical Topics* 29 (2001): 429–60.

Woolfolk, R., J. Doris, and J. Darley. “Attribution and Alternate Possibilities: Identification and Situational Constraint as Factors in Moral Cognition.” *Cognition*. Forthcoming.

Young, L., F. Cushman, R. Adolphs, D. Tranel, and M. Hauser. “Does Emotion Mediate the Effect of an Action’s Moral Status on its Intentional Status? Neuropsychological Evidence.” *Journal of Cognition and Culture* 6 (2006): 291–304.